

جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در پارادایم پست مدرنیسم

رسول افضلی^۱

وحید کیانی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۴/۸

چکیده

پژوهش یا تحقیق علمی، مجموعه فعالیت‌های منظمی است براساس یک دیدگاه نظری معین، که متأثر از روش‌شناسی خاصی می‌باشد و به سؤالاتی می‌پردازد که در ذهن محقق ایجاد می‌شود. در هر نظریه یا پارادایمی سه عنصر هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی وجود دارد. ارتباط نظام یافته این سه عنصر با یکدیگر، می‌تواند به ارائه یک تحقیق با هویت علمی منجر گردد. نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در حال انتقال به وضعیت جدیدی است و سیمای آن به تدریج دگرگون می‌شود. اولاً: مسایل، مفاهیم و واژه‌های جدیدی (از قبیل اقتصاد سیاسی بین‌الملل، فمینیسم، محیط زیست، ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک عمومی، جهانی شدن) در بحث‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح می‌شوند. ثانیاً: برخی مفاهیم و اندیشه‌های رایج در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک (از قبیل حکومت، حاکمیت، مرز، امنیت، حقوق اقلیت‌ها و حقوق بشر) به شیوه جدیدی تعریف شده‌اند. تحقیق حاضر از نوع بنیادی و روش تحقیق آن توصیفی و تحلیلی است. اطلاعات و داده‌های مورد نیاز با استفاده از روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردیده‌اند. این مقاله، درصدد است تا نشان دهد که چگونه تحول روش‌شناسی‌ها و شناخت‌شناسی‌های موجود در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، موجب تحول در ساختار نظریه‌پردازی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شده است. در این زمینه به نقش نظریه‌های پست مدرن در این عرصه‌ها پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: پست مدرنیسم، ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌شناسی، شناخت‌شناسی، گفتمان

^۱ - استادیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، آدرس الکترونیکی: Rafzali@ut.ac.ir

^۲ - کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

مقدمه

یکی از ابزارهای کارآمد و ضروری علوم انسانی و به ویژه جغرافیای سیاسی نظریه‌پردازی است. پدیده‌های اجتماعی و محیطی در جغرافیای سیاسی توسط نظریه‌ها تبیین می‌گردند. تبیین این پدیده‌ها که در چارچوب یک یا ترکیبی از چند نظریه انجام می‌شود، تجویز و پیشگویی را تسهیل می‌نماید. بنابراین چگونگی شناخت از نظریه‌ها، ماهیت و روش آنها یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی هستند که یک پژوهشگر جغرافیای سیاسی می‌بایست با آنها آشنا گردد. توجه به روش و شیوه‌های شناخت نه تنها منطقی و استمرار کار یک محقق را افزایش می‌دهد بلکه به مجموعه پژوهش‌ها و مطالعاتی که اندیشمندان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انجام می‌دهند، انسجام درونی و قابلیت انباشتی می‌بخشد.

حوزه‌ی مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، عرصه‌ای چندگانه و رو به گسترش است و رویکردهای متعددی در آن وجود دارد. بخشی از این رویکردها، به دقت تجربی و کمی سازی گرایش دارند و بخشی دیگر، بر امور کیفی و هنجاری تأکید می‌کنند. با این وجود، همه به یک شکل عمل می‌کنند. ابتدا، بنیادهای منطقی خود را می‌سازند و سپس با ارائه شواهدی (البته نوع شواهد فرق می‌کند)، آن‌ها را توجیه می‌کنند. با شکل‌گیری روش‌شناسی‌های جدید، شیوه‌های استدلال ژئوپلیتیکی کاملاً متفاوتی ظهور کرده، به طوری که اکنون به نوشته ریچارد مویر «اگر چه یک نانوا و قصاب می‌توانستند آنچه را مکیندر تلویحاً بیان می‌کرد، دقیقاً بفهمند، ولی امروزه یک دانشجوی جغرافیای سیاسی باید درکی از پسا ساختارگرایی داشته باشد تا درک کند که اندیشمندان ژئوپلیتیک انتقادی چه می‌گویند و اصلاً چرا نظریه‌های خود را این گونه بیان می‌کنند.» (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۱).

یکی از چالش برانگیزترین و جنجالی‌ترین رویکردهای معاصر در خلال دو دهه اخیر؛ رویکرد پست مدرنیسم بوده است. واقعیت آن است که ظهور و گسترش این رویکرد در خلال دو دهه اخیر حتی بر مفاهیم و اصول اولیه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مؤثر واقع شده است. رویکرد پست مدرنیسم، علیرغم اینکه ابتدا در حوزه‌های معماری، هنر و ادبیات ظهور پیدا کرد، بسیار سریع و قدرتمندانه وارد حوزه مباحث جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شد. قسمت عمده گسترش این رویکرد به درون رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مرهون تلاش‌های اندیشمندانی چون اگنیو، اتوتایل، دالبی و کلاوس دادس است. در مقاله حاضر ابعاد پارادایمی (شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی) نظریه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن بررسی، ارزیابی و نقد می‌شوند.

طرح مسأله

جغرافیا مانند اکثر علوم اجتماعی، تاریخی و سیاسی دیدگاه‌های چندگانه، پارادایم‌های متقابل و تنوع نظری را در خود دارد. به هر حال، این راه‌های گوناگون نگاه به جهان به عنوان راه‌هایی جایگزین شمرده می‌شوند. طرفداران هر یک از رویکردها استدلال کرده‌اند که دیدگاه آنان صحیح است. هر یک از آنها به مفهوم حقیقت واحد در دیدگاه خویش نسبت به جهان استناد کرده‌اند، حقیقتی که به صورت منحصر به فرد از رویکرد تحقیقی آنها منتج شده است. باورهایی از این دست که جغرافیا حیطه‌ای است علمی، اخیراً توسط افراد گوناگونی که در باب جغرافیا قلم می‌زنند

مخدوش شده است. زنان، طبقه‌ی کارگر و مردم جهان سوم هر یک ادعاهای مختلفی را ارائه می‌کنند، بدین معنا که جغرافیاهای منفردی که ما به آنها خو کرده ایم، صرفاً بیانگر دیدگاه قدرتمندان از جهان هستند تا دیدگاهی منطقی، علمی یا عینی از واقعیت.

در مجموع، کارهایی که تحت عناوین جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن ارائه گردید، ماهیت تحقیقات جغرافیایی را تغییر داده، بر فرضیه‌های نظری و روش شناختی، تمرکزی جدید یافته و رویه‌ی سیاسی جغرافیدانان افراطی را به چالش کشیده است. مقاله حاضر در تلاش است تا نشان دهد که چه چیز باعث شد تا اطمینان نظری موجود در باور به حقیقت واحد مختل شود؟ چالش‌های موجود در شیوه‌های جغرافیدانان برای نگرستن به جهان چه بودند؟ چگونه این فضا ایجاد شد تا مفاهیمی همچون تکثرگرایی، تنوع، چندگانگی، اختلاف، تجزیه و تضاد، نگرش واحد و رهایی بخش علم غربی را به چالش بکشاند؟

روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع بنیادی و روش تحقیق آن توصیفی و تحلیلی است. اطلاعات و داده‌های مورد نیاز با استفاده از روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردیده‌اند.

مبانی نظری

در تحقیق حاضر، فرض بر این است که روش‌های مطالعاتی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در قالب سه مقوله فلسفی شکل گرفته و یا از هم متمایز می‌شوند: بنیادهای هستی‌شناسی^۱، بنیادهای شناخت‌شناسی^۲ و بنیادهای روش‌شناسی^۳. هر سه مقوله یاد شده در روند مطالعاتی یک علم باید دارای انطباق، سازگاری و هماهنگی کامل با همدیگر بوده و در یک راستا حرکت کنند. در این جا سعی خواهیم کرد تا جایگاه این سه مقوله فلسفی و نحوه ارتباط آنها را در رویکردهای پست مدرن (انتقادی) مشخص نماییم.

هستی‌شناسی

هستی‌شناسی اشاره به واقعیتی دارد که پژوهشگر آن را بررسی می‌کند (کیت، ۱۹۷۵). به عبارت دیگر هستی‌شناسی از ذات‌شناسی و «وجود» صحبت می‌کند. نخستین رکنی که هر پارادایم بر آن استوار است، هستی‌شناسی، یعنی نگاه آن به واقعیت است. پست مدرنیست‌ها در شناسایی جهان پیرامون به اصل «چندپارگی» معتقدند؛ یعنی واقعیت را تکه تکه می‌دانند که نمی‌توان صرفاً از طریقی واحد همه آن تکه‌ها را یکجا درک کرد. پست مدرنیست‌ها تصور می‌کنند

^۱. Ontology

^۲. Epistemology

^۳. Methodology

هیچ گونه حقیقت واحدی وجود ندارد بلکه تفاسیر چندگانه‌ای از واقعیت وجود دارد. به اعتقاد آنها تئوری‌های کلان به هیچ وجه نمی‌توانند اعلام شوند، زیرا جهان در حال تغییر و تفکیک قرار دارد.

پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی یا پدیده‌های عینی انگاشته می‌شوند، یا ذهنی و یا ترکیبی از آن دو. هر کدام از نظریه‌های مطرح در علوم انسانی پایگاه هستی‌شناسی خاصی دارند که در پیوند با دو مقوله شناخت‌شناسی و روش‌شناسی چارچوب نظری متمایزی را عرضه می‌کنند. برای مثال نظریه‌های کلاسیک در جغرافیای سیاسی به لحاظ هستی‌شناسی، پدیده‌های مورد مطالعه را عینی و بر عکس نظریه‌های پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی پدیده‌های مورد مطالعه را ذهنی می‌انگارند.

شناخت‌شناسی

شناخت‌شناسی بیانگر رابطه بین واقعیت (هستی‌شناسی) و پژوهشگر است. یا به عبارت دیگر شناخت‌شناسی فرایند تصمیم‌گیری ویژه یا خاص برای مشروعیت بخشی به واقعیت در یک مجموعه خاص است. نحوه تصمیم‌گیری ما در مورد اینکه چه چیزی واقعیت است و معنادار، بستگی به فرایندی دارد که از آن طریق کسب دانش می‌کنیم. نگاه پست مدرنیسم بی‌نهایت ذهنی است و پست مدرنیست‌ها ذهنیت خود را در قالب صحبت کردن و نوشتن تأیید می‌کنند. پژوهشگر در فرایند پژوهش نقش آفرین است. شناخت‌تفسیری که در نظریه‌های پست مدرن قالب شده است با انکار واقعیات عینی بر ماهیت تفسیری پدیده‌های اجتماعی اصرار می‌ورزد. در این شناخت، پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی‌کنند بلکه در طی زمان و در قالب گفتمان‌های مختلف به شیوه‌های مختلفی قابل تفسیرند. از همین رو واقعیت مطلق وجود ندارد بلکه واقعیت در قالب گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شود. نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی به لحاظ شناخت‌شناسی ماهیتی تفسیری دارند.

روش‌شناسی

آن چه امروزه تحت عنوان نظریه‌های پست مدرن در تمام شاخه‌های علوم انسانی بویژه جغرافیا مطرح است از حیث روش‌شناسی مبتنی بر روش‌های هرمنوتیک و گفتمانی هستند. در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی می‌توان گفت مبنای روش‌شناسی نظریه‌های کلاسیک، پوزیتیویسم و پایگاه روش‌شناسی نظریه‌های پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌های هرمنوتیک و گفتمانی است.

انسان‌ها غالباً تحت تأثیر گفتمان‌هایی خاص قرار می‌گیرند که از طریق رسانه‌ها، آموزش، و یا آنچه آن را عقل سلیم می‌نامیم تولید می‌شوند. درک گرگوری، در لغت نامه جغرافیای انسانی (۲۰۰۰) سه جنبه بسیار مهم را برای گفتمان در نظر می‌گیرد: ۱- گفتمان، مفاهیمی مستقل و انتزاعی نیستند، بلکه به گونه‌ای مجسم و محسوس در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بر آنچه انجام می‌دهیم تأثیر گذارند و خود، تحت تأثیر رفتارها و

فعالیت‌ها، بازتولید می‌شوند. ۲- گفتمان‌ها، دنیای «روزمره» ما را تشکیل می‌دهند و در یک چارچوب جهانی و با نگاهی خاص به جهان، «ما» را در تقابل با «سایرین» قرار می‌دهند. ۳- گفتمان‌ها، همواره دانشی نسبی و دارای گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های خاص را به وجود می‌آورند، که منعکس‌کننده وضعیت و مقتضیات خود ما هستند (گر گوری: ۲۰۰۰). ویژگی و خصیصه‌های گفتمان‌ها با روابط قدرت و دانش تعیین می‌شوند و همواره در معرض چالش و مباحثه‌اند (جونز و همکاران: ۲۰۰۵، ۱۳۱۶).

تبیین پارادایم پست مدرنیسم در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن

پست مدرنیسم نظریه‌ای اجتماعی است که از بین گروهی از فلاسفه فرانسوی بعد از جنگ شکل گرفت (اوتاتیل و جان آگنیو: ۱۳۱۷، ۱۱۹). پست مدرنیست‌ها مانند نظریه‌پردازان انتقادی به دنبال آن هستند تا پژوهشگران را نسبت به زندان‌های ذهنی شان آگاه سازند. نظریه پردازان پست مدرن جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دیدگاه‌های مربوط به واقعیت، حقیقت و این عقیده که شناخت توسعه‌یابنده دنیای بشری وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد را به چالش می‌کشند. آنها دیدگاه حقیقت عینی را نمی‌پذیرند. همچنین پست مدرنیسم به عنوان تردید به فراروایت‌ها تعریف شده است. فراروایت‌ها جریاناتی مانند نظریه هارتلند مکیندر و قدرت دریایی ماهان هستند که مدعی‌اند حقیقت سیاست جهانی را کشف کرده‌اند. پست مدرنیسم چنین ادعایی را دست نیافتنی و فاقد اعتبار می‌داند. پست مدرنیست‌ها شالوده شکن هستند. روایت‌ها، از جمله فراروایت‌ها، معمولاً توسط نظریه پردازان ساخته می‌شوند و از این رو معمولاً تحت تأثیر دیدگاه و پیش فرض او قرار می‌گیرند، پس باید شالوده روایت‌ها شکسته شود (اوتاتیل: ۱۳۱۷، ۲۹).

رویکرد روشی فرائباتی (انتقادی) در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن دارای دو بعد مطالعاتی است. ۱- بعد زمانی و موضوعی: از این منظر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن دوره زمانی اخیر را در برمی‌گیرد و موضوعاتی همچون محیط زیست، حقوق بشر، فمینیسم، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و... در حیطه موضوعات جغرافیای سیاسی پست مدرن قرار می‌گیرند.

۲- بعد فلسفی و روش شناختی: این نوع مطالعات به تازگی در جغرافیای سیاسی مطرح شده‌اند که بعد فلسفی پست مدرنیسم را مدنظر قرار می‌دهند. در حقیقت این مقاله در تلاش است تا این عرصه از مطالعات را مورد کنکاش و بررسی قرار دهد. در این بعد بنیادهای تئوریک نظریه‌های پست مدرن تشریح و نحوه تأثیر آنها بر شناخت‌شناسی و روش‌شناسی‌های پژوهشگران جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تبیین می‌گردد (جدول شماره ۱ - ۱). از جمله اندیشمندان معروفی که در این زمینه کار کرده‌اند می‌توان به دالبی، روتلیج، کلاس دادس، اوتوا و اشاره کرد.

جدول ۱- ویژگی‌های اصلی جغرافیای سیاسی پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی

شرح (شروع، دهه ۱۹۸۰)	
اندیشمندان کلیدی	ادوارد سعید، درک گریگوری، جرارد توال، ملانی مک آلیستر، لیزا پارکز، مک اسپارک، اتوتایل، کلاوس دادس، دالبی و..
ادعای کلیدی	هیچ «جهان واقعی» در بیرون از اینجا وجود ندارد، ژئوپلیتیک از طریق ایجاد یکسان سازی درباره خطرات و آسیب پذیری مکان‌ها و مردم، مفاهیمی را به جهان تحمیل می‌کند (تحت هدایت معرفت عینی). فضای جهانی به شیوه‌ای تولید و متمایز شده است که اعمال قدرت و سلطه از طریق غرب را نسبت به سایر کشورها مشروع و قانونی جلوه می‌دهد.
مباحث کلیدی	پژوهش در فرضیه‌های مطرح شده در تصورات ژئوپلیتیک حاکم و اثرات عینی این تصورات در سطح جهان سیاسی.
سؤالات کلیدی	چه کسی در ساخت فضای جهانی و نمایندگی دیگران قدرت دارد. از چه طریقی عمل تولید کردن فضا با روش‌های خاص انجام می‌گیرد.

(چارلز کلوور، ۱۹۹۹).

به طور کلی نویسندگان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انتقادی معتقدند که ژئوپلیتیک گفتمانی است در ارتباط با روابط میان قدرت علم و روابط سیاسی و اجتماعی (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰). مقبولیت این فرض، نویسندگانی همچون جان اگنیو، گریوید، اتوتایل و سیمون دالبی را بر آن داشت تا به طرح این موضوع پردازند که درک سیاست جهانی می‌بایست بر اساس تفاسیر و تعبیر اصولی صورت گیرد نه براساس موضوعات طبیعی از قبیل تقسیمات سیاست جهان بر اساس قدرت دریایی و زمینی. بنابراین مهمترین وظیفه متخصصان ژئوپلیتیک انتقادی از یک سو تفسیر و تعبیر نظریه‌های سیاست جهانی است به جای تأکید بر فرضیاتی که به طور ناقص تعریف شده‌اند و از طرف دیگر فهم سیاست و جغرافیا می‌باشد.

تبارشناسی نظریه‌های انتقادی و پست مدرن

به راستی، ظهور پست مدرنیسم و شرایط پست مدرن، چه تحولی را در عرصه نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پدید آورده و می‌تواند موجد کدام تحولات جغرافیایی باشد؟ قبل از پاسخگویی به این پرسش‌ها، باید به دو پرسش دیگر پاسخ گفت. یکی این که پست مدرنیسم چیست؟ و دوم این که پست مدرنیسم چه پیامدهای فکری و فلسفی به بار آورده است؟ تا هنگامی که به این دو پرسش پاسخ داده نشود، نمی‌توان نسبت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و پست مدرنیسم را به درستی توضیح داد. به هر حال، مباحث پست مدرنیستی ابتدا در خارج از حیطه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح شد، سپس به حوزه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک وارد شد. در مجموع، پست مدرنیسم، چشم انداز جدیدی را می‌گشاید تا به گونه‌ای متفاوت درباره شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی بیاندیشیم و

راه‌حل‌های جدیدی را برای مسایل جغرافیایی ارائه دهیم. پست مدرنیسم امروزه، بیشتر به عنوان یک «ایسم» جدید جلوه می‌کند و به عنوان یک مکتب فکری در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مطرح می‌شود.

در گذشته پست مدرنیسم، به طور عمده در قالب‌های ادبی و هنری مطرح بوده، اما، امروزه آن قدر در حوزه‌های علوم اجتماعی نفوذ و گسترش یافته که دیگر نمی‌توان آن را به صورت یک مکتب ادبی یا هنری در نظر گرفت، بلکه بیشتر یک مکتب است، نوعی مکتب که به نقد مدرنیته گرایش دارد. بنابراین، پست مدرنیسم بیش از آن که مربوط به یک دوره تاریخی خاص باشد، یک انکار بزرگ است، انکار مدرنیته. پست مدرنیسم از تحول همه جانبه در عرصه‌های هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، و مسایل سیاسی و اجتماعی جانبداری می‌کند. اگر چه پست مدرنیسم برنامه تدوین شده خاصی ندارد و افرادی با علایق گوناگون به آن پرداخته‌اند، ولی می‌توان پست مدرنیسم را از نظر شناخت‌شناسی و روش‌شناسی در چند محور مشترک جمع‌بندی کرد: ۱- این رویکرد، مبتنی بر تفسیر است و به توضیح بی‌طرفانه تجربه‌های عادی از پیش فرض نظری، باور ندارد. سیاست پست مدرن نیز به پیروی از آن تفسیرگرا است. ۲- این نگرش مبنای ثابت و خدشه‌ناپذیری برای دانش قائل نیست و به امکان دستیابی به عینیت در علوم اجتماعی اعتقاد ندارد. ۳- برای پست مدرنیسم، زبان واحدی برای گزارش امور جهان قابل تصور نیست. زبان‌ها حالت محلی دارند. بازتاب این گفته در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به صورت طرح مسأله پایان نظریه عام و عام‌نگر و نفی وجود ملاک‌های کلی‌ای است که مصداق جهانی داشته باشند. ۴- پست مدرنیسم، اصل «روایت بزرگ» را به معنای امکان تشریح کامل و جامع جهان به گونه‌ای فراگیر، نقد می‌کند (معنی علمداری: ۱۳۶، ۱۳۸۵). روایت‌های بزرگ در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به صورت هدف‌هایی جلوه می‌کنند که بر مبنای نظام‌های فکری مشروعیت ساز توجیه می‌شوند. در این حالت، نظریه‌پرداز، به صورت یک راوی یا دانای کل ظاهر می‌شود.

در مجموع، روش مطالعات علمی پست مدرنیسم (انتقادی) نحله‌ای از تفکر جدید است که تمامی مبنای شناخت‌شناسی و اصول مفروضه روش‌های اثبات‌گرا را مورد حمله و نقد قرار داده، و یک رشته از مفاهیم پیچیده را که از عناصر ذیل تشکیل شده است در بر می‌گیرد: ضدیت با فراتر رفتن از موضع شناخت‌شناسی، ضدیت با شالوده‌گرایی و عقاید و مواضع فوق‌طبیعی، رد اینکه دانش را به عنوان نماینده دقیق واقعیت بدانیم، رد حقیقت به عنوان جلوه‌ای از واقعیت، رد یک عقیده نهایی به توصیف اصیل و مشروع، رد وجود یک لغت معنی نهایی، رد اصول و تمایزها و مشخصاتی که می‌پنداریم برای تمام زمان‌ها، مکان‌ها و اشخاص ثابت و مشخص هستند، بدگمانی و تردید نسبت به «فرا روایت» (دیوتیک و دیگران، ۲۳-۲۶). اما اگر بخواهیم ریشه اصلی و پایه فکری روش‌های پست مدرنیسم را بشناسیم، باید بگوئیم که آنها مخالف عقیده به یک عقل توانا و فاعل بی‌طرف شناخت هستند. آنها می‌خواهند کاخ غرور انسان عصر روشنگری که عقل و دانش تجربی خود را شکافنده جوهر واقعیت می‌داند، ویران کنند. از دیدگاه آنها اصولاً جدایی ذهن و عین وجود ندارد و نمی‌توان واقعیت خارج از ذهنی را به رسمیت شناخت که عقل تجهیز شده به ابزار علوم تجربی می‌تواند به راحتی به شناخت آن نائل شود (میرحیدر: ۱۳۸۱، ۵).

تبارشناسی رویکردها و دیدگاه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

قدمت ژئوپلیتیک، مطمئناً به اندازه قدمت جستجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه قدمت دیپلماسی، استراتژی، حسادت و ترس بوده است. اما از نظر علمی، دریادار آلفرد تایر ماهان به عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و بدین ترتیب ظهور این سنت، بایستی در بوستون، به سال ۱۸۹۰ و با انتشار تحقیق این دریادار با عنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ: ۱۷۸۲-۱۶۶۰» رخ داده باشد. این اثر مجبور بود تا برای کسب شهرت، نه سال دیگر صبر کند، زیرا در سال ۱۸۹۹ بود که دانشمند سوئدی علوم سیاسی، رودلف کیلن، اصطلاح ژئوپلیتیک را در مقاله خود درباره مرزهای سوئد بکار برد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۵-۳۶۶). مبتکران ابتدایی واژه ژئوپلیتیک در اروپا و آمریکا تمایل داشتند تا ژئوپلیتیک را به عنوان شکلی از استدلال جغرافیایی بررسی کنند که بر صلاحیت دولت‌ها جهت عمل در چارچوب جهان متغیر تأکید داشت. بنابراین، ژئوپلیتیک به طور قطع در دوره‌ای که دولت‌های ملی رواج زیادی داشتند، امری دولت محور به شمار می‌آمد (دادس، ۱۳۸۳: ۶۷).

صاحب نظرانی همچون راتزل، کیلن، هاوس هوفر، مکیندر، ماهان و ... متعلق به مکتب سنتی ژئوپلیتیک بودند. دیدگاه اندیشه گران طیف مزبور، ویژگی‌های زیر را دارا بود:

۱- اکثر صاحب نظران رشته مذکور، تا پیش از جنگ جهانی دوم، از کشورهای «امپریالیست» و توسعه طلب بودند (مجهز زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۴). ۲- نظام اندیشگی آنها در قالب مکتب «لامارکیسم نو» شکل گرفته بود. رهیافت فکری لامارکی استدلال می‌نماید، موجودات و اندام واره‌ها مستقیماً به واسطه چارچوب محیطی خود تعریف و تبیین می‌شوند؛ همان گونه که داروین بیان می‌داشت فرآیندهای تکاملی، به گونه ای تصادفی، از «منشأ انواع» تأثیر می‌پذیرند (شکوئی، ۱۳۸۱: ۲۴۴). ۳- به لحاظ فلسفی آنها متأثر از گفتمان «عقل دکارتی» بودند. دیدگاه وی براساس قایل شدن دوانگاری متضاد بین سوژه - ابژه و ذهن - عین شکل گرفته بود. در همین زمینه، ژئوپلیتیسین‌های اولیه نیز جهان را یک واقعیت خارجی مستقل از ذهن فرض می‌کردند (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۴).

با توجه به ویژگی‌های ذکر شده در بالا، ساده‌ترین تعریفی که از جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک توسط جغرافیدانان بیان شده بود، عبارت بود از: «جغرافیای سیاسی اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی انسان بر روی چهره و اشکال جغرافیایی مربوط به محیط‌های انسانی مشخص شده (کشور)، چون حکومت، مرز، مهاجرت، ارتباطات، توزیع، نقل و انتقال و ... را مطالعه می‌کند». و در مقابل، «ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی، چون موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و ... را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، بویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی، مطالعه و بررسی می‌کند». (مجهز زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸). در این دیدگاه عمده‌ترین توجه ژئوپلیتیک به رقابت‌ها میان قدرت‌های سیاسی و اشکال دگرگون شونده سلسله مراتب قدرت در جهان است؛ سلسله مراتبی که دستاورد بازی‌های سیاسی منطقه ای یا جهانی میان قدرت هاست. به عبارت دیگر، در حالی که جغرافیای سیاسی به مطالعه نقش آفرینی پدیده‌های سیاسی در کشور می‌پردازد، ژئوپلیتیک با ایده آگاهی نسبت به قدرت سروکار دارد و نقش آفرینی فراکشوری قدرت سیاسی را مطالعه می‌کند.

دیدگاه‌های جدید درباره مفهوم ژئوپلیتیک، برای تعریف‌های پیشین اعتبار چندانی قایل نمی‌باشند؛ برای مثال ایولاکوست چنین تعاریفی را درست نمی‌پندارد. او معتقد است مطمئناً روابط مهمی بین سیاست و جغرافیا وجود دارد، لیکن قبل از هر چیز باید اذعان داشت که ژئوپلیتیک فقط به شرایط طبیعی و به «قوانین طبیعت» محدود نمی‌شود، قوانینی که فقط در جغرافیای طبیعی کارآمد هستند. در این جهت، عموماً جغرافیای اجتماعی، جغرافیای جمعیت‌شناسی، جغرافیای سیاسی و فرهنگی و به طور خاص، داده‌های زبان‌شناسی و مذهبی دارای اهمیت ویژه ژئوپلیتیکی هستند. (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۲-۱۴). به تدریج رویکردهای سنتی به ژئوپلیتیک که از ۱۸۹۹ آغاز شده بود، مورد سؤال قرار گرفت و برخی متفکران با ساخت شکنی از گفتمان هژمونیک، مبانی نظری و حوزه معنایی این مفهوم را به پرسش و نقد کشیدند. با شروع جنگ سرد و نگارش مطالبی از کیسینجر «ژئوپلیتیک» اهمیتی دوباره یافت. با فروپاشی ابرقدرت شرق تحولی در این مفهوم ایجاد شد و مباحث و مؤلفه‌هایی نظیر: برخورد تمدن‌های هانتینگتون، پایان تاریخ فوکویاما و ژئواکونومیک لوت واک به مثابه گزاره‌هایی در گفتمان ژئوپلیتیک مطرح شدند. مجموع شرایط مذکور، بستر مناسبی را برای ظهور دیدگاهی «منتقدانه» نسبت به ژئوپلیتیک فراهم ساخت. در چهارچوب رهیافت مذکور، افرادی نظیر ویتفولگ (ژئوپلیتیک به مثابه ایدئولوژی بورژوازی)، باومن (ژئوپلیتیک به مثابه یک شبه علم)، لاکوست (ژئوپلیتیک در قالب یک شکل از منطق جغرافیایی)، اشلی (ژئوپلیتیک به مثابه فضا‌مندسازی سیاست‌های جهانی)، دالبی (ژئوپلیتیک به مثابه حیطه فضایی)، به نظریه پردازی پرداخته‌اند. ژئوپلیتیک در سراسر قرن بیستم مخالفت جدی روشنفکرانه مارکسیسم ارتدوکس ویتفولگ تا پسا ساختارگرایی را برانگیخته و همچنین انگیزه شکل‌گیری برخی از علوم ضد ژئوپلیتیک شده است. تلاش برای نقد دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی دارای ادله متفاوتی می‌باشد که در این میان دعوای فوکو بیش از همه جلب توجه می‌کند. فوکو معتقد است که جغرافیا در جایگاه یک گفتمان، شکلی از دانش - قدرت است (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰). این امر ما را وادار به طرح این ادعا می‌کند که ژئوپلیتیک باید مانند یک کنش گفتمانی و به صورت انتقادی از لحاظ مفهوم مورد بازنگری قرار گیرد. هدف ژئوپلیتیک انتقادی بررسی معانی صریح و ضمنی ای است که به منظور توجیه اقدامات ژئوپلیتیکی برای خود جایگاه و نقشی ایجاد کرده‌اند. اهمیت تحقیقات ژئوپلیتیک انتقادی در این است که به روشنی و صراحت نشان دهد که بسیاری از مبانی و بنیادهای تصورات، که در سیاست‌سازی خارجی استفاده می‌کردند، خود، کلیدی برای اقدام ژئوپلیتیکی هستند. (گلاسنر، ۱۹۹۵: ۱۰۲). ژئوپلیتیک انتقادی، بخشی از تمایل و چرخش پسا ساختارگرایی به جغرافیای انسانی است. اندیشه‌گران در قالب این رویکرد نسبت به یک چارچوب عمومی، یعنی تحلیل‌های سیستم‌های جهانی مورد استفاده ژئوپلیتیسین‌های کلاسیک، برای انتظام بخشیدن به علوم، مظنون بوده و با دیده تردید می‌نگرند. آنها به تحقیقات خود به مثابه پیدایش یک مکتب و نظام اندیشگی جدید نمی‌نگرند، بلکه این دیدگاه مبین‌رهایی از مجموعه‌ای از ایده‌ها است (دمکو، ۱۹۹۴: ۱۷-۱۹).

ژئوپلیتیک در مفهوم امروزی خود بر روی تکامل جهان سیاسی به مثابه سیستمی به هم وابسته و پیوسته در سطوح مختلف محلی، ملی و بین‌المللی - تمرکز یافته است و توجهات را به سوی دیگر مطالعات ژئوپلیتیکی - یعنی نیروهای فراملی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - جلب می‌نماید. (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۵) اندیشه‌گران تعابیر جدیدی به

دست داده‌اند؛ مفهوم نوین ژئوپلیتیک از دیدگاه لاکوست بسیار جامع به نظر می‌رسد: «من چیزی را ژئوپلیتیک می‌نامم که با رقابت و تقابل قدرت بر روی (و برای) سرزمین مرتبط باشد. رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک و جغرافیا را برجسته می‌سازد.

ولی جغرافیا که ابعاد گوناگونش کم و بیش به صورتی کند، متحول می‌شود، موتور متحرک تغییرات ژئوپلیتیک نیست. علت اصلی تکامل مسایل ژئوپلیتیک تغییرات سیاسی هستند که می‌توانند با سرعت عمل کنند. به طور خلاصه متفکرانی همچون اگنیو و سایر منتقدان معتقدند واژه سیاست جغرافیایی تا مدت‌های مدیدی به مطالعه بازنمایی‌های جغرافیایی سیاست جهانی اطلاق می‌گردید.

در حالی که در عصر کنونی، ژئوپلیتیک کاربرد و کارکردهای بسیار متنوع و وسیعی یافته و طیفی را، از بررسی اختلافات بر سر خطوط مرزی بین‌المللی و ساخت سیستم مالی جهانی، جنبش‌های جدید جهانی، سیاست‌های پسامدرن مقاومت، شهروندی و مشارکت فعال در جوامع تا مدل‌های جغرافیایی انتخابات در برمی‌گیرد (اگنیو، ۱۹۹۸).

تبیین رابطه پست مدرنیسم و جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

در سال‌های اخیر با توجه به شرایط ناهنجار اجتماعی و اقتصادی این جهان تخریب شده، اغلب جغرافی دانان با درک مسئولیت پذیری در زمینه جغرافیای انتقادی به تلاش گسترده‌ای دست زده‌اند تا تحلیلی جغرافیایی را نه بر اساس جغرافیای کلاسیک، بلکه بر مبنای نظریه انتقادی تبیین کنند. زیرا برای نمونه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک کلاسیک در نظریات مکیندر و ماهان از ایده کسب قدرت سیاسی در روابط بین‌المللی الهام گرفته است. مدل مکیندر از رقابت میان قدرت‌های زمینی و دریایی، از تعهد وی نسبت به حفظ منافع استعماری انگلیس در رقابت با آلمان و روسیه نشأت می‌گرفت. به عبارت دیگر، نویسندگان ژئوپلیتیک کلاسیک همچون مکیندر با ارائه هارتلند به همراه ریملند و هلال بیرونی بر توانایی تأثیرگذاری در سیاست‌های دنیا تأکید می‌کرد. در مقابل، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انتقادی در صدد یافتن آنچه که طبیعت به ما تحمیل کرده نیست بلکه در صدد یافتن این است که چگونه طبیعت ما را در جهت کسب توانایی‌ها جهت انجام کارها راهنمایی می‌کند. کارهای اخیر در جغرافیای سیاسی نشان داده است که اگر جغرافیا از چند و چون اهمیت یافتن فضاها و مکان‌های جغرافیایی در فرایندها و تفاسیر استدلالی چشم پوشی کند، در آن صورت امری محدود خواهد بود (توتایل: ۱۳۱۷، ۲۹).

اذهان جستجوگر و نقاد نظریه پردازان انتقادی، غالباً مباحث زیر را اساس مطالعات خود قرار داده است: تحلیل فرایندهای چندگانگی محرومیت و ستمدیدگی، ساختارهای نابرابر اجتماعی و اقتصادی، علم در خدمت رهایی انسان از فقر و محرومیت، نقد فلسفه علم، تلاش در راه عدالت و آزادی، تأکید بر کلیت جامعه و حوزه عمومی، نفی علم باوری (انطباق قوانین علوم طبیعی بر علوم انسانی)، تأکید بر روابط متقابل میان ساختار اجتماعی و تغییر اجتماعی، نقد یکپارچه سازی افکار از طریق وسایل ارتباط جمعی، مخالفت با فریب توده‌ها به وسیله فرهنگ سازی توده‌ای - سطحی، ایجاد صنعت فرهنگ، رد اثبات گرایی و اهمیت یابی تفسیر هرمنوتیکی (شکویی، ۱۳۸۴: ۲۵۹-۲۶۰).

نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی همگام با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، با گذار از پوزیتیویسم و بر پایه یکی از سطوح هرمنوتیک بویژه روش گفتمانی، شیوه جدیدی را برای مطالعه پدیده‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی عرضه کرده‌اند. این نظریه‌ها که هسته اصلی آنها شالوده شکنی گفتمان کلاسیک جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است، موضوعات قابل مطالعه را نه مسائل عینی و قابل مشاهده بلکه واقعیاتی نسبی تعیین یافته در سایه گفتمان‌های مختلف می‌پندارند. این شیوه جدید نگاه به موضوعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی مبتنی بر مبانی فکری - فلسفی جدید در سه حوزه هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی است.

روی هم رفته بن مایه‌ی اصلی نظریه‌های پست مدرن، نفی ذات گرایی، مبنا گرایی و قطعیت گرایی در شناخت پدیده‌ها و یا به عبارت دیگر نفی اصالت واقعیت است. از منظر این رویکرد هیچ گونه واقعیت عینی ثابتی آن گونه که پوزیتیویست‌ها می‌اندیشیدند برای مطالعه وجود ندارد.

واقعیات در دوره‌های مختلف زمانی و در پس ساخت‌ها و گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شوند. بنابراین همه نظریه‌های کلاسیک در علوم انسانی و بویژه جغرافیای انسانی و جغرافیای سیاسی نوعی بازی زبانی محسوب می‌شوند. نظریه‌ها به گفته‌ی دریدا تنها در پرتو یک فراروایت و یا به گفته‌ی میشل فوکو در پرتو یک اپیستمه و یا به گفته‌ی لیوتار در پرتو یک گفتمان معنا می‌یابند.

پست مدرنیست‌ها با شالوده شکنی این فراروایت‌ها و گفتمان‌ها در پی آشکار ساختن بازی زبانی نظریه‌پردازان هستند. در حوزه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، واقعیت را در پس گفتمان‌ها و فراروایت‌ها جستجو می‌کنند.

از این منظر واقعیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی آن طور که در نظریه‌های پوزیتیویست و کلاسیک آمده، ذاتی، پایدار، و عینی نیستند، بلکه باید آن‌ها را در پس گفتمان‌های فکری و یا فراروایت‌ها و ساخت‌های قدرت جستجو کرد.

منتقدین عصر روشنگری اظهار می‌کنند که مدرنیته بطور مداوم تولید کننده یک سلسله قربانی بوده است. دهقانان، کارگران، زنان، استثمار شده‌ها و یک نظام از نهادهای تنبیهی مثل زندان‌ها، بیمارستان‌ها و نهادهای روان‌درمانی و تأدیب خانه‌ها، مکان‌هایی هستند که باید عقل را اعمال کنند.

نظریه‌پردازان پست مدرنیسم معتقدند که نظریه‌ها در بهترین حالت دیدگاه‌های نسبی و بخشی دارند و عرضه کننده حقیقت مطلق و عام نیستند و اینکه تمامی بازنمایی‌های شناختی از جهان با واسطه تاریخی و زبانی صورت می‌گیرند.

پست مدرنیست‌ها طرفدار پلورالیسم (کثرت گرایی)، تفاوت و عدم قطعیت هستند. بطور خلاصه پست مدرنیسم عقلانیت را بعنوان یک شکل تاریخی و منطقه‌ای قبول دارد نه بصورت یک پتانسیل عام (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵)، (جدول شماره ۲-).

جدول ۲ - تبیین فضای جهانی بر اساس الگوی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن

فضای جهانی پست مدرنیته
از ۱۹۶۸م. جنبش دانشجویی ماه مه پاریس.
مبثنی بر نگرش پساساختارگرایانه.
ظهور بازیگران جدید در عرصه روابط بین الملل. غیر سرزمینی شدن تهدیدات امنیتی. تشدید روند جهانی شدن.
انتقاد از خرد محض و مسلمات مدرنیسم.
تشویق ایجاد دیالوگ میان شمال - جنوب و مرکز - پیرامون.
انتقاد از ذهنیت ما و دیگران
تخریب مداوم محیط زیست به وسیله فن آوری‌های پیشرفته و مدرن اعتراض نظریه پردازان پست مدرنیسم را در پی داشته است. ظهور نهادهای غیردولتی مثل صلح سبز و دوستداران زمین و

منبع: (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۷).

تفاوت عمده میان ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی سنتی و بیشتر نگرش‌های انتقادی در این است که نگرش‌های انتقادی میدان عمل جغرافیای سیاسی خود را جهت‌بازینی مفاهیم و روش‌شناسی افزایش داده‌اند (جدول شماره ۳-). ترکیب بخش‌های مختلف نظریه‌های اجتماعی و نظریه‌های ژئوپلیتیکی در گفتمان جغرافیایی، فعالیت‌ها و ایده‌های سیاسی جهت‌سنجش، توصیف و ارزیابی جهان را مشکل ساخته است. احیاء ژئوپلیتیک انتقادی ریشه در ناتوانی جغرافیای سیاسی کلاسیک جهت‌سیاست‌زدایی از جغرافیای انسانی طی دهه ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم داشت. تفکرات انتقادی سؤالاتی را درباره چگونگی خروج از وضعیت موجود و چگونگی حمایت قدرت از ساختارهای ویژه مطرح می‌سازد (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰).

گرچه در سال ۱۹۸۶، اوتوتایل مطالبی را درباره طبیعت و زبان «ژئوپلیتیک نوین» نوشت ولی به نظر می‌رسد نخستین آثاری که در چارچوب رئوس کلی ژئوپلیتیک انتقادی مدرن نوشته شدند را اگنیو و کوربریج در سال ۱۹۸۹ و دالبی در سال ۱۹۹۱ منتشر کرده باشند. اما این رویکرد در نوشته‌های دیگران و بویژه در نوشته‌های محقق فرانسوی، ایولاکوست، پیش‌بینی شده بود.

لاکوست مشاهده کرد که ژئوپلیتیک رایج، به دلیل سوء استفاده از شواهد جغرافیایی به نفع مقاصد امپریالیستی و اشغالگرانه لکه دار شده است. این گونه ژئوپلیتیک، امکان داشت که از اندیشه ای کم‌تحرک و منحرف نشأت گرفته و در صورت اتخاذ آن در رسانه‌های گروهی، گرفتار انحرافی فریب کارانه و وطن پرستانه شود. با این همه، وی معتقد بود که می‌شود ژئوپلیتیکی را که از لحاظ علمی، مستقل و بی طرفانه است را نیز بوجود آورد؛ ژئوپلیتیکی جایگزین که قادر باشد با دیدگاهی متعالی به امور جهان نگرسته و به تحقیقی عینی پردازد که آلوده پیوند با کشور و امپراطوری نباشد (میور، ۱۳۸۷: ۳۸۱-۳۸۹). لاکوست در بیان انگیزه‌ها و تناقض‌های زمان خود ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در دهه ۱۹۹۰ را پیش‌بینی کرد.

جدول ۳ - تفاوت‌های مهم ژئوپلیتیک سنتی و ژئوپلیتیک انتقادی

ژئوپلیتیک کلاسیک	ژئوپلیتیک انتقادی
حاکمیت ملی	جهانی شدن
قلمروهای ثابت	مرزهای سمبلیک
سیاستمداری	شبکه‌ها/ پیوستگی‌ها
دشمنان قلمروها	خطرات فرا سرزمینی
اتحادیه‌های ژئوپلیتیکی	محیط‌های حقیقی
محیط‌های زمینی، فیزیکی	سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS)
نقشه‌ها و کارتوگرافی	

منبع: اقتباس از اوتاتل (۱۹۹۸، ۲۸).

اسلیتر با چاپ مقاله‌ای در سال ۲۰۰۰ در مجله پولیتیکال جئوگرافی، خط سیر و قلمروهای جدید مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را چه در عرصه رویکردها و نظریه‌ها و چه در عرصه موضوعات جدید ترسیم کرده است. او در مقاله خود به سه موضوع که در بیشتر مباحث معاصر مطالعات جغرافیای سیاسی مطرح هستند اشاره کرده است:

۱- مسئله چندگانگی مفاهیم و مفهوم‌پردازی آن در جغرافیای سیاسی به طور عام و فصلنامه پولیتیکال جئوگرافی به طور خاص؛ اسلیتر معتقد است که فصلنامه پولیتیکال جئوگرافی در ابتدا دارای رویکرد پلورالیستی بوده و بررسی موضوعات در فصلنامه با موزائیکی از روش‌ها و رویکردهای مختلف انجام می‌شده است. به همین دلیل، معتقد است که حاکم بودن چنین رویکردی موجب گردیده تا امروزه نیز، فصلنامه رنج گسترده‌ای از رویکردهایی که روی پیچیدگی و اهمیت فزاینده شبکه فضایی ارتباطات اینترنتی، سیاست و قدرت کار می‌کنند را فراهم سازد. در حقیقت او معتقد است که این چندگانگی رویکردها نه تنها در جغرافیای سیاسی ایجاد مشکل نکرده است، بلکه دوگانه بودن نگرش‌ها مانع از حادث شدن اختلافات گردیده و از وارد شدن موضوعات جغرافیای سیاسی به بحث‌های فلسفی و سیاسی صرف جلوگیری کرده است.

۲- افزایش منازعه و ازدیاد اختلافات در سطح جهان بعد از ۱۹۸۹؛ در حقیقت او معتقد است نقشه ژئوپلیتیکی جهان دچار پارادوکسی فراگیر شده است. از یک طرف، حرکت‌های سرمایه‌ای و تکنولوژیکی جهان در حال افزایش هستند؛ شکل‌های جدید همکاری‌های اقتصادی و سیاسی، موجب نزدیکتر شدن دولت - ملت‌ها شده است؛ تصاویر و اطلاعات با سرعت نور پخش می‌شوند؛ و گفتمان‌های لیبرال دموکراسی در سطح وسیع سیاره‌ای برنامه‌ریزی شده‌اند. از طرف دیگر، فدراسیون‌ها تجزیه شده‌اند، دولت - ملت‌های ضعیفتر تحت فشار جدایی طلبان محلی و منطقه‌ای خم شده‌اند و در برخی موارد اختلافات قومی و مذهبی، خشونت گسسته‌ای را آشکار ساخته‌اند. این پارادوکس ائتلاف و انشقاق، مجاورت نیروهای مرکزگرایز و مرکز گرا، زمینه‌ای برای منازعات ژئوپلیتیکی نوین فراهم ساخته‌اند که توجه ویژه‌ای در ادبیات اخیر ژئوپلیتیک انتقادی به آنها شده است. اسلیتر معتقد است که در این میان موضوعات و مباحث جدیدی همچون انواع جدیدی از جنگ‌ها، حرکات انسان‌ها، رشد جمعیت آوارگان

جهانی، مفاهیم حاکمیت قلمرو مطرح شده‌اند که در قالب جغرافیای سیاسی کلاسیک قابل بررسی نیستند و لزوم تجدید نظر در برخی از مفاهیم و رویکردها را ضروری می‌داند.

۳- چگونگی نزدیک کردن مباحث و موضوعات به عنوان یک نظریه در جهانی چند فرهنگی؛ وی معتقد است که نظریه‌ها و مفاهیم توسط پژوهشگران غربی تولید و در انحصار کامل آنها قرار دارد. وی در این زمینه می‌گوید «مسئولیت پژوهشگران غربی تسهیل و انتقال نظریه و روش به جهان غیر غربی به عنوان بخشی از روابط گیرنده - دهنده می‌باشد». اما امروزه بوسیله نویسندگان پسااستعماری ماهیت اروپایی - آمریکایی این روابط به چالش کشیده شده است و حوزه وسیعتری از تحقیقات و چالش‌های انتقادی در آینده نزدیک قابل تصور می‌باشد (اسلیتر: ۲۰۰۰، ۳). برای نمونه کتاب مشهور ادوارد سعید به نام شرق شناسی، پیدایش و تکامل تدریجی جغرافیای خاورمیانه را در چارچوب تصورات جغرافیایی غرب بررسی می‌کند. با استفاده از منابع ادبی آمریکا، فرانسه و بریتانیا در مورد خاورمیانه، ادوارد بیان نموده است که ویژگی‌های فرهنگی پیچیده خاورمیانه به سوی یک سری تصورات مانند تهدید از جانب فرهنگ اروپا و آمریکا برای کشورهای عربی و مسلمان سوق یافته است (سعید، ۱۹۷۸). همچنین مجتهدزاده (۱۳۸۱) در کتاب «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی» به ضرورت مفهوم‌پردازی در عرصه ژئوپلیتیک نوین اشاره کرده و در این مورد چنین می‌گوید «شاید چندان دیر نباشد که اندیشمندان و سیاستمداران آسیایی و آفریقایی نیز جهان را مورد توجه و دقت قرار دهند و در استفاده از «مفاهیم» ساخته و پرداخته شده بر اساس مصالح ژئوپلیتیک اروپایی - آمریکایی بازاندیشی نمایند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۸۵). همانطور که ملاحظه شد، اسلیتر با طرح این سه موضوع و تشریح آنها سال ۱۹۸۰ را به عنوان دگرگونی عظیم در ماهیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و همینطور نقشه سیاسی جهان مطرح ساخته است. (اسلیتر: ۲۰۰۰، ۳).

اما نقاط قوت و ضعف پست مدرنیست‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک چیست؟ یکی از نقاط قوت آن کاهش خودبینی و غرور آکادمیک است زیرا پژوهشگران نوعاً زیاد در مورد نظریات خود ادعا می‌کنند. دیگر نقطه قوت آن بدبینی است که پست مدرنیسم به دیدگاه حقیقت جهانی - که گفته می‌شود در همه جا معتبر است - متصل می‌سازد. اینها جنبه مثبت پست مدرنیسم می‌باشند.

اما جنبه منفی نیز وجود دارد. اگر نظریه همواره از لحاظ مختلف مبتنی بر پیش فرض است چرا ما باید تجزیه و تحلیل خود پست مدرنیست‌ها را بپذیریم؟ چرا باید پیش از خود ساختار اصلی به ساختار شکنی اعتقاد داشته باشیم؟ اگر همه جنبه‌های دنیای اجتماعی دلخواه و مبتنی بر پیش فرض است پس پست مدرنیسم نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد؛ یعنی انتقاد خودش می‌تواند به خودش برگردد.

نتیجه‌گیری

تعداد زیادی از جغرافی دانان خصوصاً آنانی که در حیطه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی این رشته از علم مشغول به کار هستند در عوض جستجو برای کشف حقیقت و قوانین مطلق و ثابت، در تقابل با گرایش تمامیت خواه و مطلق نگر در آنچه به عنوان «روایت های کلان» مطرح می‌باشد، به تئوریزه کردن و در برخی موارد به

استقبال از تفاوت و تنوع روی آورده‌اند. این جغرافیدانان در عوض کنکاش برای یافتن قوانین عمومی بر تکرار گرای دانش و بر تحلیل‌هایی درباره‌ی خاص بودن ساختار اجتماعی آن نسبت به گروه‌های اجتماعی مشخص که در چارچوب‌های زمان - فضا جای گرفته‌اند، اصرار می‌ورزد. فرض اصلی اندیشمندان جغرافیایی این است که جغرافیا دارای بخشی تاریخی و اجتماعی است که همیشه ذاتاً با سؤالات سیاسی و ایدئولوژیکی مواجه بوده است. جغرافیا هرگز یک عنصر صرفاً طبیعی، پدیده غیرمنطقی که جدای از ایدئولوژی و خارج از سیاست باشد نیست. از این گذشته، جغرافیا خودش به عنوان یک بحث و یک شکل ارزش قدرت است.

تحولات مهمی در دو دهه پایانی قرن بیستم در نگرش، رویکرد و روش شناختی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک رخ داده و در نتیجه آن را در جایگاهی هم سطح با سایر شاخه‌های جغرافیا قرار داده است. ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ و اوج‌گیری آن در دهه ۱۹۹۰ نیز در راستای همین تحولات صورت گرفته است. ژئوپلیتیک انتقادی با بکارگیری زبان و مفاهیم جدید و با انتقاد از ژئوپلیتیک کلاسیک راه خود را از آن جدا ساخته است. در دو دهه اخیر جغرافیای سیاسی همچنین با برقراری رابطه‌ای نزدیکتر با رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در جهت هر چه سیاسی‌تر شدن گام برداشته و از این جهت با جغرافیای سیاسی بی طرف و سیاست زدایی شده دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیار تفاوت کرده است.

اکنون حرکت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به سمت روش‌های پست مدرنیستی که بوسیله‌ی افکار پسا‌ساختارگرایانه و فمینیستی انتشار یافته‌اند، باعث مهیج‌تر شدن تحقیقات جغرافیایی گردیده‌اند. به نظر می‌رسد تحقیقات نوین از روش‌های کلاسیک و مرسوم پژوهشی برتری و سبقت گرفته‌اند، زیرا، در آن بررسی‌های دگرگونی فضایی قدرت در مناطق بین‌المللی، ژئوپلیتیک انتقادی و نظریه روابط بین‌الملل پسا‌ساختارگرا، نمونه‌های مهیج و چالش برانگیزی از مسیر آینده جغرافیای سیاسی ارائه داده‌اند. بی دلیل نیست که اسلیتر سردبیر نشریه معتبر و بین‌المللی پولیتیکال جئوگرافی در این مورد چنین گفته است «می‌خواهم به محققانی که در حوزه جدیدتری از تحلیل‌های ژئوپلیتیکی وارد شده‌اند خوش آمد بگویم و بویژه، از انتشار و نگارش تحقیق‌هایی با کیفیت عالی که از نظر تئوریکی چالش برانگیز، مبتنی بر تجربه و انتقادهای فلسفی باشند، استقبال کنیم» (اسلیتر: ۲۰۰۰، ۳).

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، با افزایش سرعت زمان، کوچک شدن فضا و چندگانگی سیاسی مواجه شده است. جهانی که موزائیکی غنی از موضوعات برای جغرافیای سیاسی آینده ارائه می‌دهد: جهانی با خشونت و نابرابری‌های در حال رشد، منازعات اجتماعی و حرکت‌های مقاومتی، سیاسی شدن تغییرات محیط زیست، تجدید نظر در مفاهیم حکومت و دموکراسی، تجدید حیات نگرانی‌های قومی - سیاسی مرتبط با حقوق بشر، مکان بومی افراد و اهمیت جهانی جنسیت و نژاد. به خوبی روش است که مواد خام و منابع برای جغرافیای سیاسی نوین بسیار فراوان می‌باشد.

منابع و مأخذ

- ۱- اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلج؛ اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم؛ ترجمه: دکتر محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۷.
- ۲- جونز، مارتین و رایس جونز و مایکل وودز؛ مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی؛ ترجمه: دکتر زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، تهران، دانشگاه تهران، انتشارات و چاپ، ۱۳۸۶.
- ۳- دیوتیاک، ریچارد و جیمز در دریان؛ نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه و تألیف: حسین سلیمی، تهران: انتشارات نمایش، ۱۳۸۰.
- ۴- دادس، کلاوس؛ ژئوپلیتیک در جهان متغیر، ترجمه زهرا احمدی پور، عطاء الله عبدی، تهران: بلاغ دانش، ۱۳۸۳.
- ۵- شکوئی، حسین؛ اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۷۸.
- ۶- شکوئی، حسین؛ فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۸۴.
- ۷- عزتی، عزت الله. ژئوپلیتیک، تهران، نشر سمت، ۱۳۷۱.
- ۸- لاکوست، ایو و بتریس ژیلن؛ عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک؛ علی فراستی، تهران، نشر آمن؛ ۱۳۷۸.
- ۹- مجتهدزاده، پیروز؛ جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ۱۰- مویر، ریچارد؛ درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سید یحیی صفوی، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹.
- ۱۱- میرحیدر، دره، «جغرافیای سیاسی، آنچه بود، آنچه هست»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۰، تابستان ۱۳۷۷.
- ۱۲- میرحیدر، دره؛ جزوه درسی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، درس نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی، ۱۳۸۵.
- 13- Andrew sayer, Method in social science: a realist approach (second edition). London: Rutledge, 1992.
- 14- Agnew, John, Geopolitics: Revisioning World Politics, London, Routledge, 1998.
- 15- Chalmers, Alan F.; What Is This Thing Called Science?: An Assessment Of The Nature And Status Of Science And Its Methods, Published By Univ. Of Queensland Press, 1999.
- 16- Demko, Gorge. J. and W. B. Wood, Re- Ordering The World, Colotado, West View Press, 1994.
- 17- Glassner, Martin; Political Geography, New York, John Wiley & Sons. Inc.
- 18- Gregory, D. Discourse, In R. Johnston, D. Gregory, G. Pratt And M. Watts (Eds) The Dictionary Of Human Geography. Oxford: Blackwell, 2000.
- 19- Keat R., Urry J.; Social theory as science; London, Routledge & Kegan Paul, 1975.
- 20- Kuhn T.; The structure of scientific revolutions; Chicago: University of Chicago Press, 1970.
- 21- Madison G.B.; The hermeneutics of post modernity: figures and hemes, Bloomington, IN: Indiana University Press, 1988.
- 22- Q Tuathail, G., Post Modern Geopolitics? The Modern Geopolitical Imagination and beyond in G.Q Tuathail and S. Dalby (Eds) Rethinking Geopolitics, London: Routledge. Pp. 1998.
- 23- Q tuathail.g. the postmodern geopolitical condition: states, state craft, and security at the millennium, <http://www.majbill.vt.edu/geog/faculty/total/paper/millennium.htm>, 2004
- 24- Slater, David. Editorial Statement The Process And Prospect Of Political Geography, Department Of Geography, Lou borough University, Lou borough Le11 3tu, Uk, 2000.
- 25- Soja, W Edward, Postmodern Geographies: The Reassertion of Space in Critical Social Theory, Published by Verso, 1989.
- 26- said, e., 1978, orientalism, harmondsworth: penguin.
- 27- Taylor, Peter & Colin Flint; Political Geography, Fourth Edition, New York, Printice Hall, 2000.